

باب دیلن: حتی یک بار هم پیش نیامده که از خودم بپرسم: «آیا ترانه‌های من ادبیات هستند؟» بنابراین من از آکادمی سوئدی تشکر می‌کنم، هم برای صرف وقت و پرداختن به این سوال و هم به خاطر ارائه چنین پاسخی فوق‌العاده‌ای.

مراسم اعطای جوایز نوبل، بدون حضور «باب دیلن» برنده نوبل ادبیات ۲۰۱۶ برگزار شد



روز گذشته (شنبه) مراسم اعطای جوایز نوبل، بدون حضور «باب دیلن» برنده نوبل ادبیات ۲۰۱۶ برگزار شد و متن سخنرانی که او آماده کرده بود، در حضور دیگر میهمانان خوانده شد.

«رولینگ استونز» نوشت: وقتی اوایل اکتبر خبر نوبلیست شدن «باب دیلن» اعلام شد، همه درباره این تصمیم آکادمی سوئدی نظری داشتند به جز خود برنده نوبل.

مراسم اعطای جوایز نوبل شنبه (۱۰ دسامبر) در استکهلم برگزار شد، «کارل هندریک هلدین» رئیس بنیاد نوبل سخنرانی کوتاهی برای برندگان و دیگر مهمانان ایراد کرد. پادشاه «کارل گوستاو شانزدهم» به همراه همسر و دخترش پشت سر او با لباس‌های فاخر و آراسته نشسته بودند، فضایی بسیار رسمی در سالن حکمفرمایی می‌کرد.

جای تنها کسی که در این مراسم خالی بود، «باب دیلن» خواننده و ترانه‌سرای آمریکایی بود که با کسب نوبل ادبیات طی دو ماه گذشته، حواشی بسیاری را به پا کرده است.

او با گذشت دو هفته از اعلام نوبلیست شدنش، سرانجام پاسخی تماس‌های مکرر آکادمی نوبل را داد و گفت که: کسب این جایزه بزرگ زبان او را بند آورده بود. با این حال «دیلن» اعلام کرد به دلیل تعهدات دیگر، نمی‌تواند در این مراسم حضور پیدا کند و متن سخنرانی او توسط یکی از اعضای آکادمی خوانده شد.

همچنین «پتی اسمیت» به جای «دیلن» ترانه کلاسیک «می‌خواهد باران شدیدی ببارد» را در این مراسم اجرا کرد.

در ادامه متن سخنرانی برنده نوبل ادبیات امسال را می‌خوانید:

«شب همگی خوش. مراتب ارادت خود را به اعضای آکادمی سوئدی و تمام میهمانان بلندپایه که در مراسم امشب حضور دارند، ابراز می‌کنم.

متأسفم که شخصا نمی‌توانم با شما باشم، اما خواهش‌مندم بدانید که مسلماً روح من با شماست و از دریافت این جایزه مهم مفتخرم. کسب جایزه نوبل ادبیات اتفاقی بود که من هرگز نمی‌توانستم تصورش را بکنم. از دوران کودکی با آثار افرادی که شایسته چنین امتیازی بودند آشنا بودم، آن‌ها را می‌خواندم و جذب‌شان می‌شدم: «کیپلینگ»، «شاو»، «توماس مان»، «پرل باک»، «آلبر کامو» و «همینگوی». این غول‌های ادبی که کارهایشان در مدارس تدریس می‌شوند، در کتابخانه‌های سرتاسر جهان جای دارند و با لحنی محترمانه درباره‌شان صحبت می‌شود، همیشه تأثیر عمیقی بر من می‌گذاشتند. توصیف این که نام من به چنین فهرستی اضافه شده، واقعا فراتر از کلمات است.

نمی‌دانم این مردان و زنان هرگز افتخار نوبل را برای خود می‌دانستند یا نه، اما فکر می‌کنم هر کس که یک کتاب، قطعه‌ای شعر یا یک نمایشنامه‌ای را در هر جای جهان می‌نویسد ممکن است این راز را در عمق وجود خود نگه دارد. شاید این راز آن‌قدر در اعماق دفن شده باشد که آن‌ها حتی از وجودش هم خبر نداشته باشند.

اگر کسی به من می‌گفت شانس کوچکی برای کسب جایزه نوبل دارم، به نظرم به اندازه ایستادن روی ماه عجیب می‌آمد. در واقع در سالی که من به دنیا آمدم و چند سال پس از آن، هیچ‌کس در دنیا وجود نداشت که شایسته دریافت جایزه نوبل باشد. بنابراین من متوجه شدم که یکی از همراهان نادر این جمع هستم.

من در جاده بودم که این خبر غافلگیرکننده را شنیدم. بیش از پنج دقیقه طول کشید تا به درستی آن را درک کنم. شروع کردم به فکر کردن درباره «ویلیام شکسپیر»، چهره بزرگ ادبی. به یاد آوردم که او خودش را یک نمایشنامه‌نویس می‌دانست. فکر کردم تصور این که او آثار ادبی می‌نویسد، حتی به ذهنش هم خطور نکرده بود. کلمات او برای صحنه نوشته می‌شدند، برای ادا شدن، نه خوانده شدن. مطمئنم وقتی او در حال نگارش «هملت» بوده، درباره چیزهای متفاوتی فکر می‌کرده: «کدام بازیگران برای این نقش‌ها بهتر هستند؟»، «این کار چگونه باید اجرا شود؟»، «آیا واقعا می‌خواهم داستان در دانمارک اتفاق بیفتد؟». شکی نیست که دید خلاق و بلندپروازی‌های او، طلاهدار افکارش بودند، اما مسائل خیلی معمولی‌تری هم بودند که او به آن‌ها پردازد. مثلا «آیا مسئله مالی حل می‌شود؟»، «جای خوبی برای حامیان مالی‌ام در سالن در نظر گرفته شده؟»، «از کجا باید یک مجسمه انسان گیر بیاورم؟». من شرط می‌بندم آخرین فکری که به ذهن «شکسپیر» می‌رسیده این سوال بوده که «آیا این ادبیات است؟»

وقتی در نوجوانی شروع به سرودن ترانه کردم و حتی زمانی که به خاطر توانایی‌ام آوازه‌ای پیدا کردم، آمال و آرزوهایم برای این ترانه‌ها تا همین جا جلو می‌رفت. فکر می‌کردم ممکن است کارهایم در کافه‌ها شنیده شوند و شاید بعدها در مکان‌هایی مثل تالار کارنگی یا پالادیوم لندن. اگر خیلی خیال‌پردازی می‌کردم، ممکن بود تصور کنم دارم ترانه‌ای را ضبط می‌کنم و بعد آن را، در رادیو می‌شنوم. این به نظرم یک دستاورد خیلی مهم می‌آمد. ضبط کردن ترانه و شنیدن صدای خودت از رادیو، به این معنا بود که تو مخاطب‌های زیادی داری و این باعث می‌شد به کاری که شروع کرده بودی ادامه دهی.

خب من حالا، خیلی وقت است که دارم به کاری که قصدش را داشتم ادامه می‌دهم. ده‌ها ترانه ضبط کرده‌ام و هزاران کنسرت در سرتاسر جهان به روی صحنه بردم. اما ترانه‌ها در مرکز حیاتی تمام کارهایی که انجام داده‌ام، قرار دارند. به نظر می‌رسد ترانه‌هایم جایشان را در زندگی بسیاری از مردم با فرهنگ‌های مختلف پیدا کرده‌اند و من از این بابت سپاسگزارم.

اما باید مطلبی را بگویم. من برای ۵۰ هزار نفر اجرا کرده‌ام، برای ۵۰ نفر هم همین‌طور. و می‌توانم بگویم اجرا کردن برای ۵۰ نفر سخت‌تر است. ۵۰ هزار نفر یک شخصیت واحد دارند، اما این مسئله در مورد ۵۰ نفر صادق نیست. هر کس فردیت، هویت جدا و دنیای خودش را دارد. آن‌ها می‌توانند مسائل را با شفافیت دریافت کنند. صداقت تو و این که چگونه به عمق توانایی‌ات پل بزنی، آزموده می‌شود. این واقعیت که کمیته نوبل خیلی کوچک است، از دید من پنهان نمانده.

اما مثل «شکسپیر»، من هم اغلب درگیر دنبال کردن فعالیت‌های خلاقانه و دست و پنجه نرم کردن با وجوه معمولی مسائل زندگی هستم: «بهترین موسیقیدان‌ها برای این ترانه کدام‌اند؟»، «آیا در استودیوی مناسب دارم کارم را ضبط می‌کنم؟»، «این ترانه در مسیر درستی قرار گرفته؟» خیلی چیزها هرگز تغییر نمی‌کنند، حتی پس از ۴۰ سال.

حتی یک‌بار هم پیش نیامده که از خودم بیرسم: «آیا ترانه‌های من ادبیات هستند؟»

بنابراین من از آکادمی سوئدی تشکر می‌کنم، هم برای صرف وقت و پرداختن به این سوال و هم به خاطر ارائه چنین پاسخی فوق‌العاده‌ای.

با آرزوی بهترین‌ها برای شما،

«باب دیلن»

منبع: ایسنا